

رساله عربی برای فارسی

که برای استفاده دانشجویان دانشکده ادبیات با پاره‌یی تعدیلات از مقدمه
کتاب «المنجد» اقتباس و ترجمه شده است.

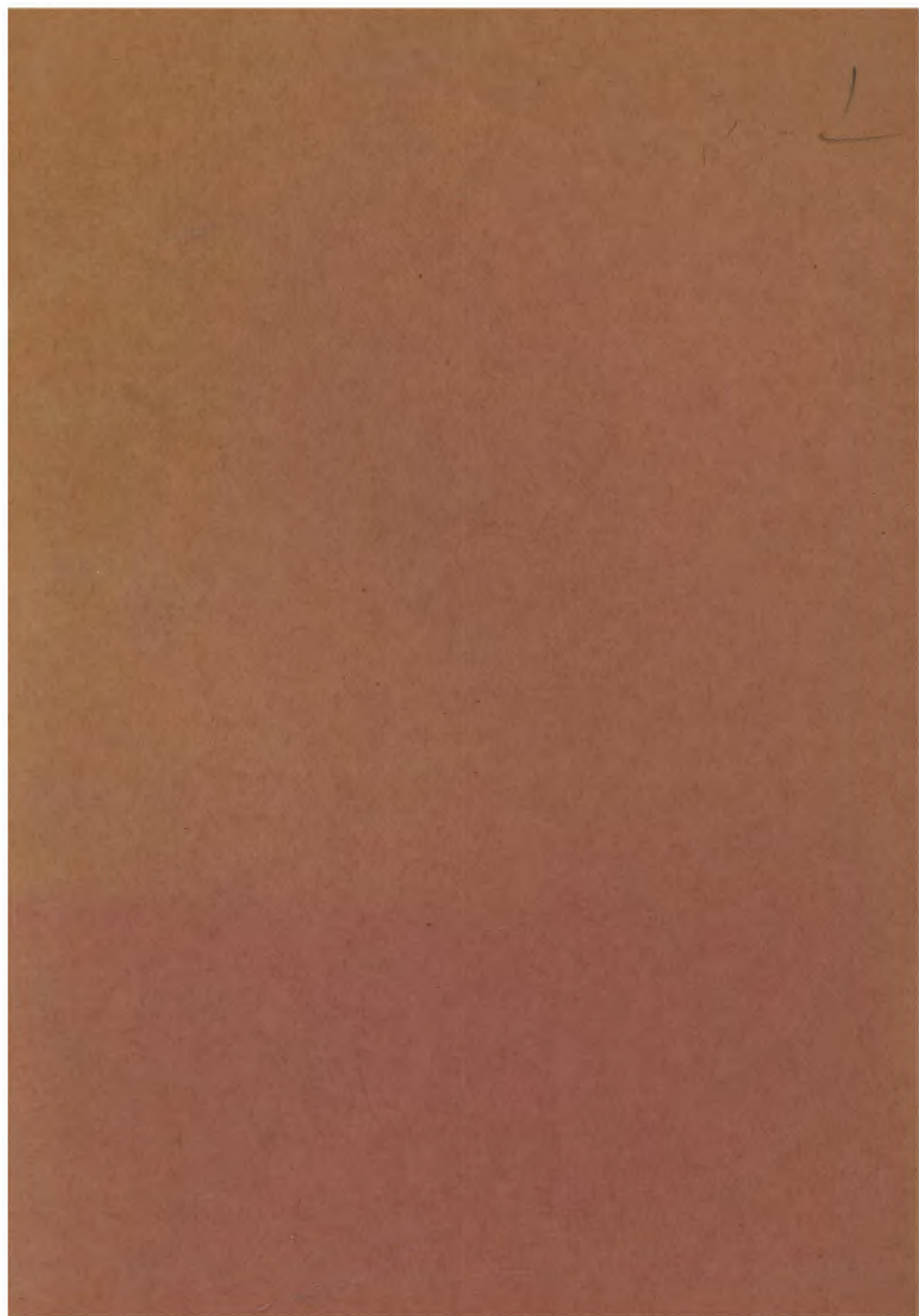
دکتر ع. خیامپور

ناشر
کتابفروشی تهرانی

تهرین - بازار شیشه گر خانه

چاپ سیم

تهرین چاپ «شفق»





باسمه تعالی

اسم و فعل و اقسام آنها

کلمات عربی بر سه گونه است : اسم ، فعل ، حرف ؛ مانند: کُتِبَ ، کَتَبَ ، فِی .
اسم بر دو قسم است: معرب^۱ مانند مُحَمَّد و کِتَاب ، مبنی مانند هُوَ و نَحْنُ .
اسم معرب کمتر از سه حرف نمیتواند باشد و ممکن است ثلاثی (سه حرفی) رباعی (چهار حرفی) یا خماسی (پنج حرفی) باشد، مانند: قَفَلَ ، ذَرَّهْم ، سَفَرَجَل .
هر يك از اسم ثلاثی و رباعی و خماسی نیز یا مجرد است یعنی حرف زاید ندارد چنانکه گذشت و یا مزید است یعنی يك یا چند حرف زاید دارد ، مانند :
وَشْ ، عَصْفُور ، خَزَعْبِيل (باطیل).

حرف زاید بجز تضعیف که تکرار حرف اصلی است مانند دال تَصَدَّق و بجز از تای افتعال مانند طای اضطراب و دال ازدحام باید یکی از حروف دهگانه^۲ تَنَسَّاه باشد^۳.

برای تشخیص حرف زاید از اصلی کلمه را با فا و عین و لام تطبیق کنند،

۱- اسم معرب اسمی است که آخر آن در حالات مختلف تغییر یابد، مانند مُحَمَّد، مُحَمَّدًا، بِخِلَافِ اسم مبنی که آخر آن همیشه ثابت است، مانند هُم .

۲- مقصود آن است که حرف زاید باید یکی از این حروف دهگانه باشد مگر در دو مورد: اول وقتی که زیادی حرف از تضعیف یعنی از تکرار حرف اصلی بوجود آمده باشد ، نکه لفظ تَصَدَّق چون از ماده صَدَق است در اصل يك دال داشته و دال دیگر زاید است و از حروف دهگانه نیست .

دوم وقتی که تای باب افتعال که منقوط است بحرف دیگری مانند طای مؤلف و دال و غیر آنها تبدیل شده باشد، مانند اضطراب و ازدحام که در اصل اضطراب و ازتحام بوده است از ماده ضَرَب و زَحَمَت و هیچیک از طا و دال از حروف دهگانه نیست.

(در رباعی و خماسی لام را يك يا دومرتبه تکرار نمایند) هر حرفی که مقابل یکی از آنها باشد اصلی است و الا زاید است ، مانند مُشْتَرَى که برون مُفْتَعِل است .

در زیادت بطور تضعیف حرف مضاعف در میزان تکرار شود مانند مُتَأَثِّر که برون مُتَفَعِّل است ، و حذف و قلب مکانی^۱ اصل در میزان نیز اجرا گردد ، مانند صَاف (که در اصل صافی بوده است برون فاعِل) برون فاع و آبار (جمع یثَر) برون اَعْفَال . ولی قلب اعلالی^۲

۱- قلب مکانی آن است که جای دو حرف را با همدیگر عوض کنند ، مانند جَذَبَ برون فَعَلَ که اگر جَبَدَ بگوییم بوزن فَلَعَ درمیآید ؛ و مانند آَبَار (جمع یثَر) بر وزن اَفْعَال که اگر جای با و همزه را با یکدیگر عوض کنیم بصورت اَبَار درمیآید بر وزن اَعْفَال ؛ منتها همزه دوم که عین الفعل است بر طبق قواعد صرف عربی بالف تبدیل میگردد و کلمه بشکل آبار میافتد .

۲- قلب اعلالی (یا ابدال) عبارت است از تبدیل حرفی بحرفی دیگر ، مانند مُقَالَ که در اصل مَقُول بوده است برون مَفْعَل و مانند اصطلاح که در اصل اصطلاح بوده برون اَفْتَعَالَ .

قلبهای اعلالی قیاسی بقرار زیر است :

و- الف بعد از ضمه بواو تبدیل شود ، مانند ضُورِبَ مجهول ضَارِبَ . همچنین یای ساکن بعد از ضمه بواو تبدیل شود ، مانند مُوقِنَ از اِیقِنَ .

الف - واو و یای متحرك ماقبل مفتوح بالف قلب شود ، مانند قَال و بَاع که در اصل قَوْل و بَيْع بوده است .

ولی این ابدال شرایطی دارد و از اینروست که در امثال اخشَوَالله و اخذَوْرَقَةً و جَوْلَان و هَوَى و رمیاً اجرا نگردد .

ی - هرگاه واو و یا در يك کلمه گرد آیند و اولی ساکن باشد واو بیا منقلب شود ، مانند طَى و مِيتَ که در اصل طَوَى و مِیَوَت بوده است .

و او ساکن بعد از کسره نیز بیا تبدیل گردد ، مانند میزان و میقات و وزن و وقت و عصیفیر مصغر عَصْفُور . همچنین الف بعد از کسره ، مانند مُصْبِحِ مصبِح مَصْبَاح .

ع - واو و یا ، در آخر کلمه اگر بعد از الف زاید باشد بهمزه منقلب شود ، مانند سَمَاء ، بِنَاء ، اَحْيَاء .*

بمیزان سرایت نکنند، مانند مَقَال برون مَقَلَ و اصطلاح برون اِفْتَعَلَ.
فعل نیز بر دو قسم است: ثلاثی و رباعی و هر کدام از آنها یا مجرد است یا مزید.
در فعل نیز برای تشخیص حرف زاید از اصلی طریقه همان است که در اسم گفته شد.

فعل ثلاثی مجرد را شش باب است: نَصَرَ يَنْصُرُ، ضَرَبَ يَضْرِبُ، مَنَعَ يَمْنَعُ، عَلِمَ يَعْلَمُ، حَسِبَ يَحْسِبُ، شَرَفَ يَشْرَفُ.

و فعل رباعی مجرد يك باب دارد: فَعَلَّلَهُ. مانند دَخَرَجَ يُدَخِّرُ دَخْرَجَةً (و دَخَرَجًا).
و فعل رباعی مزید سه باب دارد:

تَفَعَّلَ. مانند تَدَخَّرَجَ يَتَدَخَّرُجُ تَدَخَّرَجًا. این باب برای قبول مجرد آن است، چنانکه گوییم: دَخَرَجْتُهُ فَتَدَخَّرَجَ.

اِفْعَلَّلَ و اِفْعَلَّلَل. مانند اِفْضَعَّرَ يَفْضَعِّرُ اِفْضَعَّرًا و اَحْرَنْجَمَ يَحْرَنْجُمُ اَحْرَنْجَامًا. و این دو باب هر دو برای مبالغه است.

و فعل ثلاثی مزید را نیز چند باب است بقرار زیر:

۱- تَفْعِيل. مانند صَرَفَ يَصْرِفُ تَصْرِيفًا. این باب برای تعدیه است چنانکه گوییم: فَضَّلْتُهُ و فَرَحْتُهُ.

۲- مُفَاعَلَة. مانند ضَارَبَ يَضَارِبُ مُضَارِبَةً که برای مشارکت است،

*حرف مد زاید بعد از الف فعائل نیز بهمهزه قلب شود مانند عَجَائِز، قَلَائِد و صَحَائِف.

ت - واو و یا اگر در فای افتعال باشد بتا قلب گردد، مانند اِتِّصَالَ و اِتِّسَار از وَصَلَ و يُسَر.

د - تاء افتعال اگر بعد از دال یا ذال یا زای باشد بدال تبدیل شود، مانند اِدْعَاء و اِدِّكَار و اِزْدِيَاد، و در امثال اِدِّكَار میتوان ذال را در دال یا دال را در ذال ادغام کرد و اِدِّكَار با اِدِّكَار گفت.

ط - تاء افتعال اگر بعد از صاد یا ضاد یا طا یا ظا باشد بطا قلب شود، مانند اِصْطَبَار و اِصْطِرَاب و اِطْرَاد و اِظْطِلَام از صَبَرَ و ضَرَب و طَرَد و ظَلَم.

مانند ضَارَبَ مُحَمَّدٌ عَلِيًّا . یعنی محمد با علی زد و خورد کرد.

۳- اِفْعَال . مانند اَكْرَمَ اَكْرَمُ يَكْرِمُ اِكْرَامًا . که برای تعدیه است ، چنانکه
گوییم : اَكْرَمْتَ الرَّسُولَ .

۴- تَفَعَّل . مانند تَصَرَّفَ يَتَصَرَّفُ تَصَرُّفًا ، برای قبول فَعَّلَ ، چنانکه گوییم :
كَسَرْتُ الزُّجَاجَ فَتَكَسَّرَ .

۵- تَفَاعَلَ . مانند تَضَارَبَ يَتَضَارَبُ تَضَارُبًا . این باب نیز مانند مفاعله برای
مشارکت است چنانکه گوییم : تَضَارَبَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ یعنی محمد و علی باهمدیگر زدو خورد
کردند. و فرق این باب با مفاعله در آن است که اولاً درین باب هر دو اسم بشکل فاعلند ولی
در باب مفاعله اولی بشکل فاعل است و دومی بشکل مفعول و ثانیاً باب مفاعله نشان
میدهد که شروع بفعل از فاعل بوده است ولی در باب تفاعل چنین چیزی نیست.

۶- اِفْتِعَالَ . مانند اجْتَمَعَ يَجْتَمِعُ اجْتِمَاعًا . این باب برای قبول فَعَّلَ است
چنانکه گوییم : جَمَعْتُهُ فَاجْتَمَعَ یعنی گرد آوردم آنرا، او نیز گرد آمد.

۷- اِنْفِعَالَ . مانند اِنْكَسَرَ يَنْكَسِرُ اِنْكَسَارًا . این باب نیز برای قبول فَعَّلَ
است، چنانکه گوییم : كَسَرْتُ اَلْكَوْزَ فَانْكَسَرَ . و این باب مخصوص افعالی است که اثر
محسوس داشته باشد مانند شکستن و از اینروست که امثال انعدام و انقهاً خطا
است .

۸- اِفْعَالَ . مانند اَعْوَجَّ يَعْوَجُّ اَعْوِجًا . این باب برای دخول در صفتی است
و اغلب در رنگها و عیبهای بکار میرود، مانند اَحْمَرُ اَبْشَرُ و اَعْوَرُ فُلَانٌ .

۹- اِسْتَفْعَالَ . مانند اِسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْرَاجًا . این باب برای طلب
است، مانند : اِسْتَفْعَرَ اللَّهَ یعنی از خدا آمرزش میخواهم .

۱۰- ۱۱- ۱۲- اَفْعِیْعَال ، اِفْعِوَال ، اَفْعِیْلَال . مانند

اَحْدَوْدَبَ (یعنی گوشت پخت شد) يَحْدَوْدِبُ اَحْدِيدًا و اَجْلَوْدَ (یعنی شتابان رفت)
يَجْلَوْدُ اَجْلَوْدًا و اِخْمَارٌ يَخْمَارُ اَحْمِيرًا و این بابها هر سه برای مبالغه است .

مشتقات

مشتقات فعل عبارت است از مصدر، اسم مره، اسم نوع، اسم مقدار، اسم فاعل،
اسم مفعول، صفت مشبیه، افعال تفضیل، صیغه مبالغه، مصدر میمی، اسم زمان و
مکان، اسم آلت .

(۱) - تمرین

کلمات زیر و شش بیت مذکور از لامیه طغرائی را با میزان فا و عین و لام تطبیق
نمایید :

مُسْتَنَى - اَكْمَة - اَطْرَاد - تَنْنِيَة - حَادِي (از وحدت) - مَلَك (از الوَكَة و مَلَكَه
و مَلَك) - اَثَام - مَأْيُوس (از يَأْس) - مُدَاوَاة - مُشْتَقَات - آدَرُ (جمع دار) سَيِّد - كُرَة -
اِسْتِفَانَة - قِسِي (جمع قَوْس) - اَيَادِي - جَاءَ (آينده) - اِجَارَه (پناه دادن) - اِجَارَه (كرايه دادن) -
مَنْ يَسْمَعُ يَخْلُ .

وَحِلْيَةُ الْفَضْلِ زَا اَنْتَنِي لَدَى الْعَطَلِ	اَصَالَةُ الرَّأْيِ صَا اَنْتَنِي عَنِ الْخَطَلِ
عَنِ الْمَعَالِي وَ يُغْرِى الْمَرْءَ بِالْكَسَلِ	حُبُّ السَّلَامَةِ يُنْنِي عَزَمَ صَاحِبِهِ
وَالْعِزُّ عِنْدَ رَسِيمِ الْاَيْتَقِ الدَّلِيلِ	يَرْضَى الدَّلِيلُ بِخَفْضِ الْعَيْشِ مَسْكَنَةً
لَمْ تَبْرَحِ الشَّمْسُ يَوْمًا دَارَةَ الْحَمَلِ	لَوْ أَنَّ فِي شَرْفِ الْمَأْوَى بُلُوغَ مَنَى
مَا أَضِيقَ الْعَيْشَ لَوْلَا فَسْحَةُ الْأَمَلِ	أَعْلَلُ النَّفْسَ بِالْأَمَالِ اِرْقُبَهَا
فَكَيْفَ ارْضَى وَ قَدَوْتُ عَلَى عَجَلِ	لَمْ اَرْتَضِ الْعَيْشَ وَ الْاَيَّامَ مُقْبِلَةً

۱- مصدر

مصدر ثلاثی مجرد بر سی و سه وزن است بقرار زیر:

مصدرٌ ثلاثی جاءت اوزانُ	اِنْ شِئْتَ فَاحْفَظْ فَاِنَّ الْحَفْظَ بَيَانُ
بَشْرِي ذَهَابَ قَبُولُ رَحْمَةٍ غَلَبَ	فَسَقُ دُخُولُ هُدًى شُغْلٌ وَحِرْمَانُ
قَتْلُ صَيَّامٍ صَهِيلٌ مَدْخَلُ سَرِقَةٍ	سَعَادَةُ قُدْرَةُ دَعْوَى وَ بَيَانُ
بُعَايَةِ خَفَقَانٍ مَرَجِعُ خِنَقٍ	صُعُوبَةُ طَلَبٍ مَسْعَاةُ غُرْمَانِ
فِنْشُدَةُ صِغَرٍ ذِكْرِي وَ مَحْمَدَةُ	دِرَايَةُ وَ سُؤَالُ فَادِرٍ مَا بَانُوا .

هیچیک از اوزان مزبور قیاسی نیست ولی اغلب:

- ۱- اگر بشغل دلالت کند بروزن فَعَالَةٌ میآید مانند : زراعت و تجارت .
- ۲- در آنچه بحر کت و اضطراب دلالت کند بروزن فَعْلَانٌ آید : جَوْلَانٌ وَ خَفَقَانٌ .

- ۳- در آلام بروزن فُعَالٌ باشد مانند: صُدَاعٌ وَ زُكَامٌ .
 - ۴- در آنچه بصدا دلالت کند بروزن فُعَالٌ یا فَعِيلٌ باشد مانند : صُرَاخٌ وَ صَهِيلٌ .
 - ۵- در رنگها بروزن فَعْلَةٌ آید: حُمْرَةٌ وَ صُفْرَةٌ .
- مصدر غیر ثلاثی مجرد همه قیاسی است چنانکه گذشت. ولی باید توجه کرد که :
- ۱- از فَعْلٌ مصدر گاهی بروزن تَفْعِلَةٌ باشد: بَصَرَ تَبْصِرَةً .
- در صورتیکه مہموز اللام باشد اکثر تَفْعِلَةٌ آید و گاهی تَفْعِيلٌ ، مانند هَذَا تَهْنِئَةٌ . و اگر معتل اللام باشد فقط تَفْعِلَةٌ آید: زَكَى تَرْكِيَةً وَ رَبَّى تَرْبِيَةً . و از اجوف فقط تَفْعِيلٌ: صَوَّبَ تَصْوِيبًا .

- ۲- از فَاعِلٌ مَفَاعِلَةٌ وَ فُعَالٌ آید، مانند قَاتِلٌ مَقَاتِلَةٌ وَ قِتَالًا . ولی اگر فاء الفعل یا باشد فقط مَفَاعِلَةٌ آید مانند يَاسِرٌ مَيَاسِرَةً (از طرف چپ در آمدن) .

۳- أَفْعَلَ اگر معتل‌العين باشد در مصدر عین‌الفعل میافتد و تایی با آخر افزوده شود : أَقَامَ إِقَامَةً (بروزنِ اِفَالَة).

۴- تَفَعَّلَ اگر معتل‌اللام باشد در مصدر ما قبل آخر مکسور گردد : تَأْتَى تَأْتِيًا .

۵- تَفَاعَلَ نیز اگر معتل‌اللام باشد در مصدر ما قبل آخر مکسور گردد : تَبَانِي تَبَانِيًا .

اِسْتَفْعَلَ اگر معتل‌العين باشد در مصدر عین‌الفعل میافتد و تایی در آخر افزوده شود : اِسْتَفَادَ اِسْتِفَادَةً (بروزنِ اِسْتِفَالَة).

۷- فَعَّلَ دو مصدر دارد : فَعَّلَهُ و فَعَّلَال. مانند دَحْرَجَ دَحْرَجَةً و دَخَرَجَا. ولی فَعَّلَال فقط در مضاعف قیاسی است مانند: زَلَزَلَ زَلْزَلَةً و زَلَزَلَا.

۲- اسم مره

اسم مره که بعده فعل دلالت کند از ثلاثی مجرد بروزن فَعْلَة آید ، مانند ضَرَبْتُ ضَرْبَةً و از غیر ثلاثی مجرد مانند مصدر آن بزیادت تایی در آخر: انْفَتَحَتِ الْبَابُ ، و اگر مصدر ثلاثی مجرد خود بروزن فَعْلَة باشد مانند رَحِمَهُ یا مصدر غیر ثلاثی مجرد خود تایی در آخر داشته باشد مانند اِجَابَهُ در آن صورت پس از مصدر کلمه‌یی از وصف و غیره باید آورد تا بمره دلالت کند ، مانند رَحِمَتُهُ رَحْمَةً وَاحِدَةً و اَجَبْتُهُ اِجَابَةً فَقَطْ و عَايَنْتُهُ مُعَايَنَةً لَاغَيْرُ .

۳- اسم نوع

اسم نوع که بنوع فعل دلالت کند از ثلاثی مجرد بروزن فَعْلَة و از غیر آن مانند اسم مره است. و در موارد اشتباه مانند اسم مره با وصف و امثال آن رفع اشتباه بشود، مانند جَلَسْتُ جَلْسَةً و نَشَدْتُ نَشْدَةً حَسَنَةً و عَايَنْتُ مُعَايَنَةً دَقِيقَةً .

۴- اسم مقدار

چنانکه دیدیم **فَعْلَةٌ** برای مَرّه و **فِعْلَةٌ** برای نوع فعل بود . اما **فُعْلَةٌ** بضم فا برای بیان مقدار کمی از مفعول فعل است : **أَكَلْتُ أَكْلَةً** و **لَقِمْتُ لُقْمَةً** و **جَرَعْتُ جُرْعَةً** و **اسْقَوْنِي شُرْبَةً مِنَ الْمَاءِ** . و **غَرَفَ** (یا **اَغْتَرَفَ**) **بِيَدِهِ غُرْفَةً مِنَ الْمَاءِ** .

۵- اسم فاعل

اسم فاعل از ثلاثی مجرد بروزن **فَاعِلِ** آید ، مانند **نَاصِرِ** . و از غیر ثلاثی مجرد بروزن مضارع معلوم است با این فرق که حرف مضارعت بمیم مضموم بدل شود و حرف ماقبل آخر اگر مکسور نباشد مکسور گردد، مانند **مُكْرِم** و **مُتَقَدِّم** .

۶- اسم مفعول

اسم مفعول از ثلاثی مجرد بروزن **مَفْعُولِ** آید، مانند **مَنْصُورِ** . و از غیر ثلاثی مجرد بروزن مضارع مجهول است با این فرق که حرف مضارعت بمیم مضموم بدل گردد، مانند **مُكْرَم** و **مُتَقَدَّم** .

۷- صفت مشبّهه

صفت مشبّهه صفتی است که از بعض افعال ثلاثی مجرد بجای اسم فاعل آید، و اوزان آن سماعی است ، مانند : **حَسَن** ، **كَرِيم** ، **سَهْل** ، **لَين** ، جز در افعالی که برنگ یا عیب یا زیور دلالت کند که در آنها بر وزن **أَفْعَلِ** آید و قیاسی است ، مانند **أَسْوَدَ** ، **أَحْمَقَ** ، **أَخْوَرَ** (بمعنی سیاه چشم) . و مؤنث آن **فَعْلَاءُ** باشد : **سَوْدَاءُ** ، **حَمَقَاءُ** ، **حَوْرَاءُ** .

۸- افعَل تفضیل

افعل تفضیل در مذکر بوزن اَفْعَل و در مؤنث بوزن فُعْلی آید: اصْغَر و صُغْرَى. خَیْر و شَرٌّ در اصل اَخْیَر و اَشَرٌّ بوده است.

فعلى که افعَل تفضیل از آن ساخته میشود شرایطی دارد:

۱- ثلاثی مجرد باید باشد ۲- صفت مشبیه آن بوزن اَفْعَل نباشد ۳- قابل تفضیل باشد و از اینرو است که نمیتوان گفت: هَذَا أَمَوْتُ مَنْ ذَاكَ .

افعل تفضیل از فعلی که حائز شرایط نیست بدین شکل آید که مصدر آن فعل را بعد از کلمه اَشَدَّ و اَبْلَغ و امثال آنها که دلالت بر برتری نماید بحال نصب در آورند؛ مانند التَّلَجُّ اَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ.

۹- صیغۀ مبالغه

صیغۀ مبالغه را چند وزن است که همه سماعی است بقرار زیر:

فَعَّال (عَلَام) - فَعَاةَ (عَلَامَة) - مَفْعَال (مَكْسَال) - فَعِيل (صَدِيق) - مَفْعِيل (مَسْكِين) - فُعْلَة (ضَحْكَة) - فِعْل (شَرِه) - فَعِيل (رَحِيم) - فَعُول (كَذُوب) - فَاعِلَة (رَأْوِيَة) - فَعُولَة (فَرُوقَة) - فَاعُول (فَارُوق) - فُعَال (كُبَّار).

صیغۀ مبالغه فقط از ثلاثی مجرد ساخته میشود و امثال دَرَاكَ از اَدْرَكَ و مَحْسَن از اَحْسَن برخلاف قیاس است .

در فَعِيل بمعنی مَفْعُول و فَعُول بمعنی فاعل مذکر و مؤنث یکسان است ، مانند: جَاءَتْ فَاطِمَةُ جَرِيحًا و مَرِيْمٌ اَلْبَتَوَّلُ ، ولی اگر تولید اشتباه کند در آن صورت با تا تفریق نمایند: جَاءَ حَبِيبٌ و حَبِيبَةٌ و بَتَوَّلٌ و بَتَوَّلَةٌ .

۱۰- مصدر میمی

افعال علاوه بر مصادر معمولی خود مصدر میمی نیز دارند که قیاسی میباشد. مصدر میمی از ثلاثی مجرد بروزن **مَفْعَل** میآید، مانند **مَقْتَل** و **مَضْرَب** و **مَرْمَى** (مَجِی و مَرَجِع و امثال آنها شاذ است). ولی از امثال واوی صحیح اللام بروزن **مَفْعِل** است، مانند **مَوْرِد** و **مَوْعِد** و **مَوْجِل**. و از غیر ثلاثی مجرد مانند اسم مفعول آن باشد: **مُزْدَحَم** و **مُسْتَقَرَّ**.

۱۱- اسم زمان و مکان

اسم زمان و مکان از **يَفْعَلُ** و **يَفْعَلُ** بروزن **مَفْعَل** و از **يَفْعَلُ** بروزن **مَفْعِل** آید، مانند **مَقْتَل** و **مَذْبَح** و **مَنْزِل**. امثال **مَسْجِد** و **مَشْرِق** و **مَغْرِب** که بکسر عین آمده است برخلاف قاعده است.

از امثال مطلقا بروزن **مَفْعِل** و از ناقص مطلقا بروزن **مَفْعَل** باشد، مانند **مَوْعِد** و **مَوْجِل** و **مَطْوَى** و **مَرْمَى**. و از غیر ثلاثی مجرد مانند مصدر میمی بروزن اسم مفعول آن باشد: **مُقَام** و **مُسْتَشْفَى** (مارستان).

صیغه **مَفْعَلَة** نیز دلالت کند بر مکانی که ماده آن صیغه در آنجا فراوان باشد، مانند **مَسْبَعَة** (از **سَبَع** بمعنی درنده) و **مَأْبَلَة** (از **اِبِل** بمعنی شتر) و **مَقْتَلَة** (از **قَتْل** بمعنی خیار).

۱- تمرین

مصدر و مصدر میمی هریک ازین افعال را بنویسید:

استَحَالَ - انعطَف - دَعَا - يَمَسُّ - اسودَّ - اسْتَمَرَّ - عَزَلَ - اَمَاتَ - يَجُوزُ - جَاوَزَ - استَعْفَى - تَأَنَّى - تَوَانَى - تَنَازَعَ - از دَجَرَ - انْتَفَى - تَوَفَّى - تَبَخَّرَ - عَافَى - استَوْجَبَ .

۱۲- اسم آلت

صیغه‌های اسم آلت **مِفْعَل** و **مِفْعَال** و **مِفْعَلَة** است، مانند **مُخِيط** (سوزن) و **مِفْتَاح** و **مِئْسَنَة** (جاروب). ولی هیچکدام ازین صیغه‌ها قیاسی نیست و غالب آن است که از معتل‌اللام بروزن **مِفْعَلَة** آید، مانند **مِئْوَاة** (از کئی بمعنی داغ نهادن) و **مِشْوَاة** (از شئی بمعنی بریان کردن^۱).

مذکر و مؤنث

مذکر بعلامت احتیاج ندارد و مؤنث را سه علامت است: تایی زاید، الف مقصوره و الف ممدوده، مانند: **قُدْرَة**، **کُبْرَى**، **عَذْرَاء**.

مؤنث بر دو قسم است: لفظی و معنوی. مؤنث لفظی آن است که در آخر آن علامت تأنیث باشد چنانکه گذشت، و مؤنث معنوی آن است که بر مؤنث دلالت کند ولی در ظاهر علامتی نداشته باشد؛ مانند **زَيْنَب**.

مؤنث معنوی بر پنج قسم است:

۱- اسامی خاص زنان، مانند **مَرْيَم** و **کَلثُوم**.

۲- اسامی مختص بزنان، مانند **أُخْت** و **أُم**.

۱- تمرین

هر يك از کلمات زیرین را تعیین نمایید که چه نوعی از مشتقات است:

عَجُول - **مَقْصَص** - **مُحَاط** - **مُحْتَاط** - **مُسْتَنِير** - **مَخُوف** - **شَرِيف** - **صَرَاف** - **شَرِیر** - **مُسَوْدَة** - **مَشْرَب** - **مُقَام** - **مَقَال** - **مُبَرَد** - **مِبْرَد** - **مِرَاة** - **أَزْرَق** - **أَعْلَم** - **أَهْلَة** - **مَنْبَر** - **مَأْسَدَة** - **مَهِيْب** - **مُتَنَعِم** - **مَيِّت** - **حَي** - **فَهَامَة** - **مَنْوُط** - **مُخْتَار** - **عَظْمِي** - **صَفْرَاء** - **مِرْقَاة** - **مَنْزِل** - **مَأْوَى** - **مُتَرْجِم** - **مُعَاف** - **مُجَاب** - **مَرْنِي** - **مَنْسِي** - **صَعْب**.

۳- اسامی شهرها و قبیله‌ها، مانند بَغْدَاد و قُرَیش .

۴- اسامی اعضای از بدن که زوج باشد ، مانند عَین و رِجْل و اُذُن . ولی این حکم کلیت ندارد ، زیرا بعضی از این اعضا مذکر است ، مانند : صَدغ و مِرْفَق و حَاجِب .

۵ - اسمائی که داخل هیچیک از چهارقسم مذکور نیست ، ولی فعل را با آنها مؤنث می‌آورند. عده این قسم مؤنث زیاد است و اینک چندتا از آنها را ذکر می‌کنیم :

أَرْض - أَرْب - اصْبَع - بُر - جَهَنَّم - حَرْب - دَار - رِیج - سَن - شَمْس - شَمَال - عَصَا - فَاَس - فُلْک - قَوْس - کَاس - نَار - نَعْل - یَمِین .

در بعض اسمها تذکیر و تأنیث هر دو جایز است، مانند :

اَزَار - حَال - حَانُوت - خَمَر - دَرع - دَلُو - رُقَاق - سِلَاح - سُلَم - سُوْق - صَاع - ضُحی - طَرِیق - عَقْرَب - عَنکَبُوت - فَرْدُوس - فَرَس - قَمِیص - کَمِید - لِسَان - مِسْک - مِلح - نَفْس .

اسامی حروف هجا نیز از این قبیل است و آنها را میتوان مذکر یا مؤنث آورد.

تثنیۃ

تثنیۃ اسم از مفرد ساخته شود ، بدین ترتیب که در حال رفع بآخر آن الف و نون مکسوری بیفزایند و در حال نصب و جر یای ماقبل مفتوح و نون مکسوری . مانند : جَاءَ الرَّجُلَانِ ، رَأَيْتَ الرَّجُلَيْنِ ، مَرَرْتُ بِالرَّجُلَيْنِ .

در اسم منقوص (اسمی که آخرش یای ماقبل مکسور است) اگر لام الفعل حذف شده باشد در تثنیۃ برمیگردد، مانند قَاضٍ ، قَاضِيَانِ .

اسم مقصور (اسمی که آخرش الف مقصور است) اگر الف آخر حرف سیم باشد در تثنیۃ باصلش برمیگردد ، مانند عَصَا و فَتًی که عَصَوَانِ و فَتَيَانِ میباشد .

و اگر بالاتر از حرف سیم باشد بیا منقلب گردد، مانند : بُشْرَى و بُشْرِيَانِ، مُصْطَفَى و مُصْطَفِيَانِ .

در اسم ممدود (اسمی که آخر آن الف ممدود است) اگر همزه آخر برای تأنیث باشد بواو قلب شود، مانند : خَضْرَاءُ و خَضْرَاوَانِ ؛ مگر اینکه لام الفعل کلمه واو باشد که در آن صورت همزه بر حال خود باقی ماند، مانند : عَشْوَاءُ (بمعنی زن شب کور) که در تشنیه عَشْوَاءُ ان میشود نه عَشْوَاوَانِ .

و اگر همزه آخر اصلی باشد بر حال خود بماند ، مانند : قُرَاءُ و قُرَاءَانِ . و اگر همزه نه اصلی و نه برای تأنیث باشد در آن صورت هردو وجه جایز است ، مانند سَمَاءُ که در تشنیه آن هم سَمَاءُ ان میتوان گفت و هم سَمَاوَانِ .

در اسم محذوف اللام اگر بجای لام الفعل محذوف چیزی اضافه نکرده باشند در تشنیه محذوف بر میگردد، مانند آب و اخ که آبَوَانِ و اخَوَانِ گویند، بجز ید و قم که یدَانِ و قَمَانِ میباشد .

و اگر اضافه کرده باشند بهمان شکل موجود تشنیه می بندند، مانند : سَنَةٌ و اَهْن و اسم که در تشنیه سَنَتَانِ و اَهْنَانِ و اَسْمَانِ گویند.

جمع

۱- جمع مذکر سالم

جمع مذکر سالم بدین شکل ساخته شود که با آخر مفرد واو ماقبل مضمومی در حال رفع و یای ماقبل مکسوری در حال نصب و جر اضافه نموده بعد از واو و یا نون مفتوحی نیز بیاورند . مانند **جاء المسلمون ، رایت المسلمین ، مررت بالمسلمین** . از اسما فقط اسم خاصی میتواند جمع مذکر سالم بسته شود که تائید نداشتن باشد و مرکب نیز نباشد ؛ بنابراین امثال حمزه و عبدالله را نمیتوان جمع مذکر سالم بست .

ولی بعضی کلمات هست که با دارا نبودن شرایط آنها را جمع مذکر سالم می بندند ، مانند . **أَرْضِينَ ، عَالَمِينَ ، عَلِيَّيْنِ ، بَنِينَ ، سِنِينَ** .

۲- جمع مؤنث سالم

جمع مؤنث سالم بدین ترتیب ساخته شود که پس از حذف تا از آخر مفرد ، الف و تائید کشیده یی بر آن بیفزایند ، مانند : **مُؤْمِنَات جمع مُؤْمِنَةٌ** .

از اسما آنها را میتوان جمع مؤنث سالم بست که :

۱- مختوم بنای تائید باشد ، مانند : **شَجَرَةٌ و شَجَرَات** (بجر **امْرَأَةٌ ، شَاةٌ ، قَلَّةٌ** ،

أَمَةٌ ، أُمَّةٌ ، مَلَّةٌ ، شَفَّةٌ که جمع مؤنث سالم بسته نمیشوند).

۲- یا اسم خاص مؤنث باشد ، مانند **مَرْيَمَ و مَرِيَمَات** .

۳- یا مصدر بالاتر از ثلاثی باشد ، مانند . **تَغْرِيفَات و اِمْتِيَاذَات** .

۴- یا مختوم پالف تائید باشد (مقصود یا ممدود) مانند **حُمَيَّات و صَحْرَاوَات** .

آخر اسم مقصور و ممدود نیز در این جمع همان حال را پیدا میکند که در تنبیه پیدا میکرد.

از اسما آنچه خارج از این چهار قسم مذکور باشد اگر جمع مؤنث سالم بسته شود برخلاف قیاس است: سَمَوات ، سُرَادِقَات ، اُمَمَات و امثال آنها.

اسم اعجمی را نیز گاهی با الف و تا جمع می‌بندند ، مانند تِلْغَرافات و بعضی هم جمع مکسر بسته شود، مانند قَنَاصِل جمع قَنَصُل.

تنبیه - جمع مؤنث سالم که مفرد آن ثلاثی ساکن الوسط باشد بر چند وجه میتواند بود:

۱- مفردش صحیح‌العین و بروزن فَعَلَ یا فَعَلَّةَ باشد ؛ در آن صورت عین‌الفعل را باید مفتوح ساخت، مانند: تَمَر و تَمَرَات ، نَظَرَة و نَظَرَات .

۲- مفردش صحیح‌العین و بروزن فَعَلَ و فَعَلَة یا فَعَلَ و فَعَلَّةَ باشد، در آن صورت عین‌الفعل را میتوان مفتوح یا ساکن ساخت . چنانکه در قِطْعَة، قِطْعَات و قِطْعَمَات و در حُجْرَة، حُجْرَات و حُجَرَات گویند.

۳- مفرد آن اجوف و مفتوح‌الفاء باشد ؛ در آن حال عین‌الفعل باید بر سکون خود باقی ماند: رَوْضَة ، رَوْضَات و بَيْضَة ، بَيْضَات .

۴- مفرد مدغم باشد ؛ در آن صورت فك ادغام جایز نیست ، مانند ضَمَّة ، ضَمَمَات و كَرَّة ، كَرَّات

۳- جمع مکسر

جمع مکسر جمع‌معنی است که بنای مفرد در آن تغییر یافته باشد، مانند کِتَاب ، کُتُب و رَجُل ، رِجَال .

جمع مکسر بر دو قسم است : جمع قلت و جمع کثرت . جمع قلت از سه

تاده دلالت کند و برای جمع کثرت نهایی نیست.

جمع قلت را چهار وزن است: ۱- أَفْعَال : أَظْفَار جمع ظفر (بمعنی ناخن)
 ۲- أَفْعَل : أَنْفُس جمع نفس ۳- أَفْعَلَة : أَنْبِيَاء جمع نباء ۴- فَعْلَة : فِتْيَة جمع فتی.
 أَفْعَال و أَفْعَل را گاهی دوباره به أَفَاعِل و أَفَاعِل جمع می‌بندند و جمع کثرت میشود، مانند : أَظْفَار جمع أَظْفَار و أَضَالع جمع أَضَالع.

صیغه أَفَاعِل و أَفَاعِل و اوزانی را که از حیث حرکات و سکانات مشابه آنها هستند مانند مَفَاعِل، مَفَاعِل و فَعَالِل، فَعَالِل و غیر آنها صیغه منتهی الجموع نامند.
 جمع کثرت اوزان متعددی دارد که فقط سه تا از آنها قیاسی است: فَعَل، فَعَل، فَعَل و صیغه منتهی الجموع :

۱- مفرد فَعَل فَعْلَة است، مانند صُور جمع صُورَة.

۲- مفرد فَعَل فَعْلَة است، مانند قَطَع جمع قِطْعَة.

۳- و مفرد صیغه منتهی الجموع، یعنی أَفَاعِل و أَفَاعِل و اوزان مشابه آنها را نیز از خود همان منتهی الجموع با رعایت شرایط زیر میتوان بدست آورد :

الف - حذف الف جمع در مرتبه سیم؛ چنانکه اصَابِع بروزن أَفَاعِل مفردش اصْبَع است بروزن افْعَل و مَنَادِل مانند مَفَاعِل مفردش مَنَدِل است مانند مَفْعِل.

ب - قطع نظر از خصوصیت حرکات (اعم از حرکات مقصور یعنی زیر و زبر و پیش و حرکات ممدود یعنی حروف مدّ الف و یاء و واو)؛ چنانکه مثلاً در دَرَاهِم و بَلَاهِل بروزن فَعَالِل فاء الفعل مفتوح و لام الفعل اول مکسور است، و حال آنکه در مفرد دَرَاهِم که دَرَهَم باشد برعکس است و در مفرد بَلَاهِل یعنی بُلْهَل هر دو مضموم است.
 و همچنین در عَصَافِر و خَنَازِير و قِرَاطِيس که هر سه بروزن فَعَالِل هستند حرکات ممدود لام الفعل اول یاء است، و حال آنکه در مفرد آنها این حرکات مختلف است : عَصْفُور، خَنَزِير، قِرْطَاس.

ج - قطع نظر از خصوصیت حرف علة زاید واو در مرتبه دوم ؛ چنانکه در جَوَاهِر و خَوَاتِم بروزن قَوَاعِل و همچنین در بَوَاعِيز و سَوَاطِیر بروزن قَوَاعِل بجای واو در مفرد گاهی الف است : مثلاً (خَاتَم و سَاطُور) و گاهی خود واو (جَوَاهِر و بُوَعَار).

د - تبدیل همزه منقلب از حرف مد در مرتبه چهارم باصلش ؛ چنانکه مفرد عَجَائِز و صَحَائِف و رَسَائِل که بروزن فَعَائِل هستند عَجُوز و صَحِيفَة و رِسَالَة میباشد.

ه - افزودن حرف یا حروفی که در صیغه فَعَائِل از خماسی مجرد یا مزید حذف شده است ؛ مانند سَفَاحِج در جمع سَفَرَجَل و خَدَائِیس در جمع خَنَدَرِیس .

و - توجه باینکه در بعض موارد، تایی زایدی در آخر مفرد بوده که در جمع حذف شده است ؛ مانند قَنَاطِر و جَمَاجِم و مَكَائِیس و صَحَائِف و رَسَائِل و أَرَاچِیز و جَوَائِز جمع قَنَاطِرَة و جُمُجْمَة و مِکْنَسَة و صَحِيفَة و رِسَالَة و اَرْجُوزَة و جَائِزَة .

اسم جمع و شبه جمع - اسم جمع اسمی است که معنی جمع بدهد ولی از لفظ خود مفرد نداشته باشد، مانند خَیْل و قَوْم .

شبه جمع اسمی است که فرق آن با مفردش فقط تایی در آخر مفرد باشد، مانند وَرَق و ثَمَر که مفرد آنها وَرَقَة و ثَمَرَة است.

و از این قبیل است امثال رُؤْم و مَجُوس که در مفرد فقط یای مشددی در آخر اضافه نموده رُؤْمِی و مَجُوسِی گویند . و فرق این با اولی آن است که اولی برای غیر عاقل است و دومی برای عاقل.

اسم جمع و شبه جمع را نیز مانند مفرد میتوان جمع مکسر بست : اقْوَام و اَوْرَاق و اَرْوَام جمع قَوْم و وَرَق و رُوم .

(۱) - تمرین

جمع هریک از این کلمات را بنویسید و با فا و عین و لام تطبیق کنید :

طَاوُوس - بَاكُورَة (بمعنی نو بر) - قَنْبِرَة - طَائِفَة - زَاوِیَة - تَشْرِین - مَنشُور - مَهْمَاز -

مِيزَان - مَحُور - خَفَاش - جَامُوس - اَنْمَلَة - دُرَاج - تِمَسَاح - اَجْدَل (بمعنی چرغ) - اِنْجِیل -

دَابَّة - شَيْطَان - مِيقَات - زَاوِیَة - مِفْتَاح - نَيْزَك (بمعنی نیزه) - هَيْكَل - طَاحُونَة - قِیْتَار - سَنُور

صفات

صفت بر پنج نوع است : اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبیه ، افعَل تفضیل و صیغهُ مبالغه .

تأنیث صفت

تأنیث صفت باین ترتیب است که با آخر مذکر تائی مربوطی اضافه نمایند : **صَادِقٌ وَ صَادِقَةٌ** . ولی **فَعْلَانٌ** و **أَفْعَلٌ** و افعَل تفضیل را باید از این حکم کلی استثنا کرد ، زیرا هر يك از اینها را حکم مخصوصی است :

۱- **فَعْلَانٌ** در مؤنث بروزن **فَعْلَى** باشد ، **عَطْشَانٌ** ، **عَطْشَى** و **سَكْرَانٌ** ، **سَكْرَى** . ولی بعضی از اینها هست که در مؤنث علاوه بر **فَعْلَى فَعْلَانَةٌ** نیز میباشد ، مانند : **عَطْشَانٌ** ، **عَطْشَى** ، **عَطْشَانَةٌ** ، **غَضْبَانٌ** ، **غَضْبَى** ، **غَضْبَانَةٌ** .

۲- **أَفْعَلٌ** که صفت مشبیه باشد در مؤنث **فَعْلَاءٌ** گردد ، مانند **أَبْيَضٌ** ، **بَيْضَاءٌ** .

۳- **أَفْعَلٌ** تفضیل بروزن **فَعْلَى** آید ، مانند **أَكْبَرٌ** ، **كُبْرَى** .

ولی در ناقص واوی و اوش بیا تبدیل گردد ، مانند **دُنْيَا** مؤنث **أَدْنَى** .

صفاتى هم هست که مذکر و مؤنث آنها یکسان است بقرار زیر :

۱- **فَعَالَةٌ** : **عَلَامَةٌ** ۲- **مِفْعَالٌ** : **مِفْعَالٌ** ۳- **مِفْعِيلٌ** : **مِعْطِيرٌ** (**مَسْكِينَةٌ** شاز است) ۴- **مِفْعَلٌ** :

مَغْشَمٌ (بمعنی ستمگر) ۵- **فُعْلَةٌ** : **ضُحْكَةٌ** (**مَنْ يَضْحَكُ عَابَهُ النَّاسُ**) ۶- **فُعْلَةٌ** : **ضُحْكَةٌ**

(**كثِيرُ الضَّحِكِ**) ۷- **فَعُولٌ** بمعنی فاعل : **صَبُورٌ** ۸- **فَعِيلٌ** بمعنی مفعول : **قَتِيلٌ** .

در صفات مختص بزنان اغلب تائی تأنیث نباشد ، مانند **طَالِقٌ** و **حَامِلٌ** و **مُرْضِعٌ** ،

مگر اینکه معنی حدوث قصد کرده شود : **ارْضَعْتُ فَاطِمَةَ** فهى **مُرْضِعَةٌ** .

جمع صفت

صفت اگر برای مردان و زنان عاقل باشد جمع آن جمع سالم خواهد بود ،

مانند **رِجَالٌ صَادِقُونَ** و **نِسَاءٌ صَادِقَاتٌ** .

ولی چندنوع صفت هست که آنها را از این حکم کلی باید استثنا کرد :

۱- أَفْعَلَ فَعْلَاءُ بروزن فَعْل جمع بسته میشود ، مانند أَحْمَر ، حُمْر و أَحْمَق ، حُمُق ؛ مگر در اجوف یائی که فاءالفعل آن در جمع مکسور میگردد نه مضموم : أَبْيَضَ ، بَيْضَ.

۲- فَعْلَانِ فَعْلَانِ بروزن فَعْلَانِ یا فَعْلَانِ آید: سُكْرَانِ ، سُكْرَانِ و غَضَبَانِ ، غَضَابِ.

۳- فاعل ناقص در جمع بروزن فَعْلَةٌ باشد: دُعَاةٌ قُضَاةٌ .

۴- فَعِيلُ بمعنی مفعول اگر بآفت یا درد یا پرا کندگی دلالت کند جمع آن بر وزن فَعْلَانِ باشد: جَرِيحٌ ، جَرَحِيٌّ و صَرِيحٌ ، صَرَعِيٌّ و شَتِيٌّ ، شَتِيٌّ .

بعض کلمات را نیز که از این نوع نیست ولی بمعانی مزبور دلالت کند بر این نوع حمل کرده اند؛ مانند زَمَنِيٌّ جمع زَمَنٍ و هَلَكِيٌّ جمع هَالِكٍ و مَرَضِيٌّ جمع مَرِيضٍ . اما دیگر جمعهای قیاسی از صفات برشش وزن است : فَعَالٌ ، فَعْلَةٌ ، فَعْلٌ ، فَوَاعِلٌ ، فَعْلَاءُ و أَفْعَلَاءُ .

۱- فَعَالٌ و فَعْلَةٌ و فَعْلٌ جمع فاعل صحیح اللام است: وُعَاظٌ ، زَوَاوِرٌ ، ظَلَمَةٌ ، حَائِكَةٌ ، سُجَّدٌ جمع وَاعِظٌ ، زَائِرٌ ، ظَالِمٌ ، حَائِكٌ ، سَاجِدٌ .

۲- فَوَاعِلٌ جمع فَاعِلَةٌ است : صَوَاحِبٌ جمع صَاحِبَةٍ . و همچنین جمع است برای فاعل که بمعنی فَاعِلَةٌ باشد ، مانند طَوَالِقٌ و حَوَامِلٌ جمع طَالِقٌ و حَامِلٌ .

۳- فَعْلَاءُ جمع فَعِيلٌ بمعنی فاعل است : عُلَمَاءُ و كُرَمَاءُ جمع عَلِيمٌ و كَرِيمٌ .

۴- أَفْعَلَاءُ جمع فَعِيلٌ است از مضاعف و معتل اللام : أَجَلَاءُ و أَغْنِيَاءُ جمع جَلِيلٌ و غَنِيٌّ .

افعل تفضیل هم جمع سالم بسته میشود و هم جمع مکسر، مانند اَعْظَمُونَ و اكْبَرُ جمع اَعْظَمٌ و اكْبَرٌ و مؤنث آن فَعْلَانِ نیز چنین است:

عُظْمِيَّات و کُبَر جمع عُظْمَى و کُبَرَى!

نسبت

علامت نسبت یای مشددی است در آخر منسوب الیه ، مانند بغدادی در نسبت به بغداد .

منسوب الیه اگر ثلاثی مکسور العین باشد در نسبت عین آن مفتوح گردد مانند مَلَكِيّ در نسبت به مَلِك . و اگر بالاتر از ثلاثی باشد بهتر آن است که بر حال خود باقی ماند مانند یَثْرِبِيّ و مَغْرِبِيّ .

تای تأنیت در نسبت حذف شود مانند فَاطِمِيّ در نسبت به فَاطِمَة .

الف مقصوره اگر حرف سیم باشد بواو متقلب گردد ، مانند عَصَوِيّ و قَتَوِيّ در نسبت به عَصَا و قَتَى . و اگر حرف چهارم باشد و حرف دوم کلمه ساکن باشد در آن صورت اگر الف مقصوره اصلی باشد بیشتر بواو تبدیل گردد و حذف نیز میتوان کرد ، مانند مَجْرَوِيّ و مَجْرِيّ در نسبت به مَجْرَى . و اگر زاید باشد بهتر حذف آن است ولی بواو نیز میتوان تبدیل کرد ، مانند کُبَرِيّ و کُبَرَوِيّ در نسبت به کُبَرَى . جز اینکه الف زاید اگر بواو قلب شود اغلب پیش از واو الفی بیفزایند ، مانند دُنْيَاوِيّ در نسبت به دُنْيَا .

در بالاتر از چهارم مطلقا حذف شود ، چنانکه در مُصْطَفَى مُصْطَفَى گویند ، ولی بعضی قلب بواو را نیز جایز دانسته اند:

(۱) تمرین

از کلمات زیر جمع مکسر بنا نمایید:

اعلی - رامی - قماش - جعفر - مندیل - طالب - عین - مِرْقَاة - نقطة - کتابه -
اعور - حیران - بائع - فاصله - معجون - عَرَب - امیر - خلیل - ذُکّی - ثمره - کاتب -
مظنه - مَحَلّ - قافیه .

اما الف ممدوده اگر برای تأنیث باشد بواو تبدیل گردد، مانند بَيْضَاوِي در نسبت به بَيْضَاء .

و اگر اصلی باشد بر حال خود باقی ماند، مانند اَبْتِدَائِي در نسبت به اَبْتِدَاء .
و اگر نه برای تأنیث باشد و نه اصلی، در آن صورت هم اثبات جایز است و هم قلب بواو، مانند سَمَائِي و سَمَاوِي در نسبت به سَمَاء .

در نسبت بمقنوص اگر یا حرف سیم باشد بواو تبدیل گردد و ماقبل آن مفتوح شود، چنانکه در شَجِي شَجَوِي گویند.

و اگر چهارم باشد حذف و قلب بواو هردو جایز است و در قلب ماقبل واو را مفتوح سازند، چنانکه در نسبت به قَاضِي قَاضِي و قَاضَوِي هردو صحیح است .

و اگر پنجم یا بالاتر باشد باید حذف کرد، مثلاً در نسبت به مُشْتَرِي مُشْتَرِي باید گفت .

اگر منسوب الیه بروزن فَعِيل باشد در صحیح اللام تغییری حاصل نشود، مانند مَسِيحِي در نسبت به مَسِيح و در معتل اللام یکی از یائین حذف و دیگری بواو قلب شود و ماقبل آن مفتوح گردد، مانند عَلَوِي در نسبت به عَلِي .

و اگر منسوب الیه بروزن فَعِيلَة باشد در غیر مضاعف و معتل العین یا میافتد و عین مفتوح گردد، مانند حَنَفِي و مَدَنِي در نسبت به حَنِيفَة و مَدِينَة .

و در مضاعف و معتل العین جز حذف تاء تأنیث تغییری حاصل نشود، مانند عَزِيزِي و طَوِيلِي در نسبت به عَزِيزَة و طَوِيلَة .

فَعِيل و فَعِيلَة نیز در حکم فَعِيل و فَعِيلَة است . مانند عَقِيلِي و قَلِيلِي و اُمَوِي در نسبت به عَقِيل و قَلِيلَة و اُمِيَة . در نسبت بامثال سَيِّد و مَيِّت و مُهَيِّج یای دوم را باید حذف کرد و سَيِّدِي و مَيِّتِي و مُهَيِّجِي گفت . در منسوب الیه مختوم بواو اگر واو حرف چهارم یا بالاتر باشد حذف گردد، مانند تَرْقِي و قَلَنَسِي در نسبت به تَرْقُوَة و قَلَنَسُوَة . والا بر حال خود بماند مانند دَلَوِي و عَدَوِي در نسبت به دَلُو و عَدُو .

در منسوب‌الیه مختوم بیای مشدد اگر قبل از یا یا يك حرف باشد یای اولی باصل خود برمیگردد و مفتوح شود و یای دومی بواو منقلب گردد، مانند حَيَوِيّ و طَوَوِيّ در نسبت به حَيّ و طَيّ .

و اگر قبل از یا دو حرف باشد حکمش همان است که قبلاً ذکر شد، مانند عَلَوِيّ در نسبت به عَلِيّ.

و اگر سه حرف باشد در آن صورت اگر یای دوم اصلی باشد یای اول را حذف و یای دوم را بواو قلب کنند و ماقبل آن را مفتوح سازند، مانند مَرَمَوِيّ در نسبت به مَرَمِيّ . و اگر زاید باشد حذف گردد، مانند ثَرَسِيّ در نسبت به ثَرَسِيّ.

و اگر بیشتر از سه حرف باشد حذف شود، مانند شَافِعِيّ در نسبت به شَافِعِيّ. اگر از منسوب‌الیه حرفی حذف شده و از اصول آن دو حرف باقی مانده باشد حرف محذوف در نسبت برمیگردد، مانند أَبَوِيّ و أَخَوِيّ در نسبت به آب و آخ . ولی در نسبت به يَد و دَم علاوه بر يَدَوِيّ و دَمَوِيّ يَدِيّ و دَمِيّ نیز جایز است.

و اگر بجای حرف محذوف همزه وصلی آورده باشند مانند ابن و اسم در آن صورت هم میتوان حرف محذوف را اعاده و همزه را حذف نمود و هم میتوان منسوب‌الیه را بر حال خود باقی گذاشت، مانند، بَنَوِيّ، سَمَوِيّ و ابْنِيّ، اَسْمِيّ در نسبت به ابن و اسم .

و اگر بجای حرف محذوف تاي تأنثی افزوده باشند در نسبت تا را حذف و محذوف را اعاده نمایند، مانند سَنَوِيّ و لُغَوِيّ در نسبت به سَنَة و لُغَة و وَزَنِيّ و وَصَلِيّ در نسبت به زَنَة و صَلَة.

در نسبت به تشنيه و جمع منسوب‌الیه را بمفرد برگردانند مانند عِرَاقِيّ و مُسْلِمِيّ در نسبت به عِرَاقِيّ و مُسْلِمِيّ. ولی در نسبت بجمع مکسر بعضی جایز دانسته‌اند

که بمفرد برنگردد، مانند **مَلَائِكِيٍّ** و **مُلُوكِيٍّ** در نسبت به **مَلَائِكَةٍ** و **مُلُوكٍ**.

در خاتمه باید اضافه کرد که در بعضی از اسما شکل نسبت برخلاف قیاس است، مانند **اَمَوِيٍّ** در نسبت به **اُمِّيَّة**، **بَدَوِيٍّ** در نسبت به **بَادِيَّة**، **ثَقَفِيٍّ**، در **ثَقِيف**، **رُوحَانِيٍّ** در **رُوح**، **زَبَانِيٍّ** در **زَبَّ**، **رَازِيٍّ** در **رَى**، **صَنَاعَانِيٍّ** در **صَنَاعَاء**، **طَبِيعِيٍّ** در **طَبِيعَةٍ**، **طَائِيٍّ** در **طَيْئ**، **قُرَشِيٍّ** در **قُرَيْش**، **مَرْوَزِيٍّ** در **مَرَو**، **نَصْرَانِيٍّ** در **نَاصِرَة**، **يَمَانِيٍّ** در **يَمَن**.

تصغیر

در تصغیر اول اسم را مضموم و دوم آن را مفتوح سازند و پس از آن یای ساکنی بیفزایند، مانند **عَبِيدٍ** مصغر **عَبْد**.

در تصغیر رباعی و بالاتر از آن حرف بعد از یارا مکسور سازند، مانند **دَرِيْهِمٍ** و **بَلْبَلٍ** مصغر **دِرْهَمٍ** و **بَلْبَلٍ**. ولی از این حکم اسم مختوم بعلامت تأنیث و مختوم بالف و نون زاید و جمع بروزن **اَفْعَال** را باید استثنا کرد که در آنها حرف بعد از یا بر حال خود باقی ماند، مانند **ثَمِيْرَةٍ** و **كَبِيْرَةٍ** و **حُمَيْرَاء** و **عُثْمَان** و **اَصْحَاب** مصغر **ثَمَرَةٍ** و **كُبْرَى** و **حَمْرَاء** و **عُثْمَان** و **اَصْحَاب**.

در مؤنث معنوی سه حرفی تالی مقدر در تصغیر ظاهر شود، مانند **شَمِيسَةٍ** و **اَرِيْضَةٍ** تصغیر **شَمْس** و **اَرْض**.

حرف **عَلَّه** مقلوب که قبل از یای تصغیر باشد باصل خود برمیگردد، مانند **بَوَيْبٍ** و **نَيْبٍ** و **مَيْسِرٍ** و **مُوْزِينٍ** مصغر **بَاب** و **نَاب** و **مُوْسِرٍ** و **مِيْزَان**.

و در صورتیکه واو و یا مقلوب نباشد بر حال خود باقی ماند مانند **سُوَيْرٍ** و **بَيْتٍ** مصغر **سُوْر** و **بَيْت**.

حرف دوم اسم مصغر اگر الف زاید باشد بواو منقلب گردد، مانند **صَوَيْدِقٍ** تصغیر **صَادِق**.

اگر حرف سیم الف یا واو باشد تبدیل بیا شده دریای تصغیر ادغام گردد ،
مانند عَصَى و دَلَى و عَجِيزٌ و مُتَّيِّبٌ مَصْفَرٌ عَصَا و دَلَوُ و عَجُوزٌ و مُتَّابٌ .

ولی در واو متحرك تبدیل بیا و عدم تبدیل هر دو جایز است مانند جَدِيلٌ
و جَدِيْلٌ تصغیر جَدِيْلٌ .

وا اگر حرف سیم یا باشد در یای تصغیر ادغام گردد، مانند مَرِيْمٌ و كَرِيْمٌ تصغیر
مَرِيْمٌ و كَرِيْمٌ .

حرف چهارم اگر واو یا الف باشد بیا قلب گردد، مانند عَصِيْفِرٌ و سُلَيْطِيْنٌ
تصغیر عَصْفُوْرٌ و سُلْطَانٌ .

در تصغیر اسمی که از اصولش دو حرف باقی است حرف محذوف برمیگردد
مانند اُنَى و اُخَى و دُمَى تصغیر اَب و اَخ و دَم .

اگر بجای محذوف همزه وصلی آورده باشند در تصغیر همزه را بیاورند ،
مانند بُنَى مصغر اَبن .

و اگر بجای محذوف تاء تانیثی افزوده باشند در تصغیر نیز تاء را بیاورند ،
مانند وَصِيْلَةٌ مصغر وَصَلَةٌ .

تصغیر تشبیه و جمع سالم و جمع قلت بر لفظ خود باشد، مانند مُسْلِمَانٌ و مُسْلِمُوْنٌ
و اَزِيْمَةٌ مصغر مُسْلِمَانٌ و مُسْلِمُوْنٌ و اَزِيْمَةٌ .

در تصغیر جمع کثرت ابتدا آن را بمفرد برگردانند و مصغر سازند و سپس
با واو و نون یا الف و تا جمع بندند، مانند شَوِيْعِرُوْنٌ و جَوِيْرِيْلَتٌ و دَرِيْهَمَاتٌ در تصغیر
شُعْرَاءٌ و جَوَارٍ و دَرَاهِمٍ